

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فہیم آزاد
۰۹ جنوری ۲۰۲۰

تلاش جناح های مختلف بورژوازی برای سهم بردن و شریک شدن در قدرت سیاسی



هرچند هنوز کمیسیون های انتخاباتی قادر به اعلام نتایج نهائی کارنیوال انتخابات نشده اند ولی همه طرفهای شریک در قدرت و بیرون از آن در تلاش اند تا سهم خواهی شان را در قدرت با اعلام موضع و پذیرفتن نتیجه انتخابات اعلام نمایند. البته که نتیجه نهائی و شکل دادن به اقتدار سیاسی در حیطه و صلاحیت تکت های انتخاباتی و فیگورها در قدرت حاکمه نبوده و نیست بل بورژوازی جهانی و در این مورد مشخص قدرت حاکمه در امریکا است که بر محور ستراتیژی و منافع کلان سیاسی و اقتصادی اش در معادلات منطقه ئی و جهانی مهره مورد نظرش را همانند هجده سال گذشته در افغانستان به مسند قدرت خواهد نشاند.

پروژه صلح با طالبان بار دیگر از سر گرفته شده است و موازی به آن گروههای مختلف سیاسی شریک در قدرت و مشترک در بازی انتخابات سهم شان را در قدرت سیاسی از طریق شکل دادن به گزینه "اداره موقت" و "حکومت نجات ملی" از بلندگوها و سکوهاى اعتراضی سازمان داده شده تحت عنوان فریبنده صیانت از "حق مردم مطرح می نمایند .

همه از اشرف غنی تا عبدالله و حکمتیار و ... منتظر اند که اراده و ستراتیژی ارباب بر کدام یک از این گزینه ها مهر تأیید می‌کوبد.

جناح‌های مختلف اسلام سیاسی بدون در نظر داشت رقابت و تقابل خونین شان در گذشته، به برآیند پروژه صلح امریکا و طالبان، که چیزی نیست جز شکل دادن به نوعی از امارت اسلامی سرمایه، چشم دوخته‌اند و آن را مطلوب‌ترین گزینه برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان که در آن اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری همچنان سکandar خواهد بود می‌دانند؛ به همین لحاظ خواهان دور زدن کل پروسه انتخابات و در نهایت بی اعتبار خواندن نتایج آن هستند.

همه جناح‌های بورژوازی و حامیان جهانی شان می‌دانند که ابزارهای مشروعیت سیاسی از جمله "انتخابات" حتی در حد یک کارنیوال سیاسی دیگر اعتبارش را نزد کارگران و مردم زحمتکش که این هجده سال بذر امید کاشتند و گیاه یأس درو کردند، از دست داده است؛ و حتی برای خود قدرت حاکمه نیز دیگر انتخابات گزینه مطلوب و ضروری برای کسب مشروعیت نیست. نظریه پردازان و اتاقهای فکر بورژوازی جهانی نیز مردم افغانستان را لایق و سزاوار دموکراسی نمی‌دانند و به همین دلیل هم است که دیگر سخنی از "دموکراتیزاسیون" در میان نیست. هرچند که رسماً و علناً پایان پروژه دموکراتیزاسیون امپریالیستی در افغانستان و منطقه جایی اعلام نشده است ولی عملاً آن را با زبان بی زبانی در پیشواز ارتجاع سپاه این سپاه مؤثر و کارای سرمایه امپریالیستی، دفن می‌کنند.

پایان کارنیوال انتخابات هرچه باشد، چه نتایج نهایی آن اعلام شود یا نه، نتیجه برای کارگران و مردم آزادیخواه و زحمتکش یک سویه است. مردم با عدم شرکت شان عملاً موضع شان در بی اعتبار خواندن ابزارهای مشروعیت دهنده قدرت سیاسی را اعلام داشتند. در این هجده سال سهم مردم از ثروت و مکنّت چیزی جز فقر گسترده، جنگ و کشتار، زن ستیزی و بی حرمتی انسان و جولان و اقتدار نیروهای ارتجاعی نبوده است. بناءً برای مردم به طور کل و اقشار و طبقات محروم به طور اخص "دکوراتیون دموکراتیک" که به لحاظ محتوایی و عملی جز ارتجاع، فقر و محرومیت بیشتر چیز دیگری نبوده و نیست، ارزش خاصی را تداعی نمی‌کند و بر این مبنا برای شان یک سان است که کدام یک از جناح‌های قدرت حاکمه و صاحبان سرمایه و از چه مجرا و طریقی بر کرسی اقتدار سیاسی تکیه می‌زنند. چون تفاوت ماهوی میان "تکنوکرات"، "امرای خلافت اسلامی" و یا "فدرالیستها" نمی‌بینند و چنین تمایز فاحشی هم که بتواند به لحاظ اجتماعی و اقتصادی تغییری به نفع مردم و رفاه آنها به بار بیاورد وجود عینی و واقعی ندارد و همه این نیروها فارغ از ادعای هر یک جمعاً به ارتجاع التزام دارند و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی واحدی را که سرمایه جهانی و نهادهای چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دیکته می‌کنند دنبال و اجرائی می‌کنند.

بر این اساس سازمان ما به عنوان یک جریان سوسیالیست کارگری و من به عنوان یکی از فعالان آن، طی این سالها و در تمام این مراحل تلاش نموده ایم که به پدیده ها، مسایل و واقعیت های عینی و جاری و در این مباحث مشخص انتخابات ریاست جمهوری، جنگ و صلح نیروهای بورژوا-امپریالیست و شکل دادن و مهندسی ساختارهای سیاسی از یک منظر طبقاتی و اجتماعی بپردازیم؛ مارکسیست ها نیروهای سیاسی و همین گونه افراد و اشخاص و سیاستها و منافعی که این ها اتخاذ و نمایندگی می کنند را در این کانتکست و جایگاهی که در جدال منافع طبقاتی دارند، به بررسی می گیرند. بناءً همه جناحها و شخصیت های بورژوا فارغ از عبا و قبا و ظواهر شان از جمله اشرف غنی به عنوان یکی از نمایندگان بورژوازی در افغانستان، از سیستم و مناسبات حاکم در کل و منافع سیاسی - اقتصادی بخش و جناحی از قدرت حاکمه نمایندگی می نماید. در این زمینه با وجود تفاوت های جناح های مختلف بورژوازی و صاحبان سرمایه از سران طالبان تا حکمتیار و غیره همه همسو و هم منفعت اند، حتی اگر که در زمینه پیشبرد و چگونگی تحقق سیاست ها راه های حل متفاوتی را عرضه نمایند. جالب است که همه جناح های بورژوازی در افغانستان دم از "صلح" می

زنند و هر کدام خویشتن خویش را مصلح، خادم و یگانه گزینه مطلوب برای رفع و رجوع مصائب و مشکلات جامعه جار می زنند و منافع طبقه حاکمه و سرمایه را تحت عنوان منفعت عمومی آحاد جامعه از پیر و جوان و زن و مرد جار می زنند. این شگردهای دیگر آن بُرائی و کارائی را ندارد تا بر مبنای آن به خصوص نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری-قومی بتواند نیرو بسیج نماید و دست به مهندسی افکار بزند؛ این را از سهم آرای همه جریان های مذهبی - اسلامی به ویژه حزب اسلامی به رهبری حکمتیار در انتخابات پارلمانی سال پار و انتخابات ریاست جمهوری امسال می توان بروشنی مشاهده نمود.

این در حالی است که کارگران، زنان و همه اقشار و طبقات زحمتکش و مردم آزادیخواه اقتدار سیاسی و راه های حل اجتماعی و اقتصادی همه این نیروها را که چیزی جز استبداد، فقر، چهل و جنایت نبوده چه در قالب حکومت اسلامی مجاهدین، چه در شکل و شمایل امارت اسلامی و چه در دموکراسی اسلامی طی این هجده سال در عمل تجربه نموده اند. این بار اما سرمایه داری جهانی در رأس امریکا و متحدانش از جمله قدرت های منطقه نی با همکاسه ساختن مجموع نیروهای ارتجاعی، البته تحت رهبری سران اسلام سیاسی، "امارت اسلامی سرمایه" را پی-ریزی می نمایند. بورژوازی جهانی و ابادی محلی آنها دیگر به شکل و فورم "دموکراتیک" جهت مدیریت امور جامعه نیاز نمی بینند. برای کسب حد اکثر سود و تأمین منافع ستراتیژیک شان استبداد عریان مبتنی بر جهالت قرون وسطی را در هیأت یک اقتدار یک دست سر و سامان می دهند.

در یک چنین وضعیتی خواستها و مطالبات کارگران و سایر اقشار محروم، زحمتکش و آزادیخواه نه تنها که نمایندگی نمی شوند بلکه قدرت حاکمه و حامیان جهانی شان آن تحولات نیم بندی را که طی این مدت به نفع اکثریت جامعه به دست آمده است نیز به پیشواز ارتجاع اسلامی-قومی و شکل دادن و مهندسی ساختار سیاسی جدید قربانی می کنند. چنین می نماید که گویا کارگران و مردم آزادیخواه خودشان را به وضعیت جدید و راه های حل بورژوا-امپریالیستی وفق می دهند؛ برخورد انفعالی نیروهای چپ در این زمینه اسفناک است و برخی از شخصیت های آن که مدعی تئوری پردازی و نسخه نویسی اند، بی افقی و ندانم کاری خودشان را تحت عنوان "واقعیت شناسی" تئوریزه نموده و به کل جامعه و طبقه کارگر و سایر جنبش های آزادیخواهانه تسری می دهند؛ این ادعا مطرح و فرموله می شود که گویا کارگران و اقشار زحمتکش و مردم آزادیخواه با وجود میل و خواست درونی شان بر بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این ظرفیت نیستند که عامل و حامل تحولی به نفع اکثریت مردم و دفع و طرد راه های حل ارتجاعی نیروهای حاضر در صحنه جدال قدرت و حامیان جهانی و منطقه ای آنها باشند. بناءً با بر شمردن و تجزیه و تحلیل نیروهای مدعی قدرت سیاسی گزینه انتخاب میان "بد" و "بدر" را مطرح و پیشکش می کنند که، علی رغم "نیات نیک" و "خیر اندیشانه" شان، در عمل جز تبلیغ برای تمکین مردم به قدرت حاکمه و راه های حل سرمایه امپریالیستی چیز دیگری معنی نمی دهد.

در امتداد این توهم پراکنی ظاهراً "عقلانی" "عقلان" و "صاحب نظران" چپ، کارگران و مردم آزادیخواه در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و مهمتر از آن مهندسی امارت اسلامی سرمایه که همین اکنون مراحل پایانی اش (به خصوص با توجه به اعلام نتایج ابتدائی انتخابات و پذیرفته شدن آن از جانب جناح های مختلف) اجرائی می گردد، اگر که از جا نجبنند و به خود نیایند بازنده اصلی خواهند بود. طرح تمکین و پذیرفتن راه های حل "کمتر مضر" و به روایت روشنتر جناح اشرف غنی یا "تیم دولت ساز"، که این روزها بیشتر از جانب "صاحب نظران چپ" در بوق و کرنا می شود، با وضعیت پیش آمده عملاً منتفی به نظر می رسد؛ چون کل این پروسه در جهتی سیر می کند و سوق می یابد که پروژه "صلح" و مشارکت طالبان در کنار بقیه جریان های اسلام سیاسی در قدرت در صدر و اولویت برنامه های قدرت های

سرمایه داری از جمله امریکا و حامیان منطقه ئی شان قرار دارد. بقایای بازمانده چپ بورژوا- ناسیونالیست، حتی شاخص ترین و تیزبین ترین چهره های آن که این چشم انداز سیاه و دهشتناک را به تحلیل می نشینند از طرح بدیل ممکن که در آن مردم بتوانند افق فراتر رفتن از طرح های ارتجاع بورژوا-امپریالیستی را مشاهده نمایند، عاجز و ناتوان اند و در حقیقت پرداختن به آن و تلاش و تکاپو برای تدوین و شکل دادن به یک چنین بدیلی امر شان را نمی سازد.

این روشن است که کارگران، طبقات و اقشار محروم و زحمتکش و مردم آزادیخواه بدون دست یابی به تشکل های توده ئی خود و طرح مطالبات و خواسته های شان امکان دخالت گری بر سرنوشت خویش را نخواهند داشت. ممکن شدن یک چنین امری تنها در صورتی امکان پذیر خواهد گشت که سوای آیه یأس خواندن برخی از فعالان و کنشگران چپ، کارگران و فعالان سوسیالیست طبقه کارگر تلاش نمایند که در دل برهوت موجود به خودشان سازمان دهند و در امتداد آن برای تبدیل شدن به یک جنبش پایدار و قابل اتکاء اقشار و طبقات محروم جامعه آترناتیو اجتماعی متمایز خودشان را به شکل واضح و روشن بیان نمایند.

فعال کارگری و جنبش سوسیالیستی کارگران نباید و نمی تواند به امر آینده خودش و جامعه با بی مبالاتی برخورد نماید و دنباله رو منفعل حوادث و روایتگر و مجری الترناتیوهای بورژوائی باشد. روایت کردن و در نقش مفسر اوضاع ظاهر شدن هنر مبارزه کمونیستی نیست. باید همین امروز و در دل وضعیت کنونی برای گذاشتن سنگ بنای یک جنبش و حرکت متمایز و رادیکال طبقاتی در همه عرصه های نظری و عملی همت گماشت و تلاش کرد؛ راه و چاره دیگری در چشم انداز نیست.